



فراز و فرود روابط رضا شاه و

امان الله جهانبانی

نوشته مجید جهانبانی

ژانویه ۲۰۲۲

در بسیاری از مجالس و گردهمایی هایی که حضور داشته‌ام، هر وقت صحبتی از مرحوم پدرم امان الله میرزا جهانبانی به میان می‌آمد، کسانی که شناختی از او داشتند، او را مورد ستایش قرار می‌دادند، ولی در گفتگوها گاهی اظهار تأسف می‌شد که چرا بی جهت در سال ۱۳۱۶ به دستور رضاشاه امان الله میرزا از ارتش اخراج شد و چندی بعد نیز از طرف شهربانی بازداشت و تحت نظر قرار گرفت.

امریه غلیظ و تنبیهی به این بزرگی کنجکاوی انسان را جلب می‌نماید، با این همه در این باره دلیلی ارائه نشده بود. البته من هیچوقت نخواستم که در این باره اظهار نظری بکنم، یا دلیلی بیاورم. اکنون در نودمین سال زندگی خود فکر کردم اینک که من سالمندترین مرد خاندان جهانبانی هستم و بعد از این کسی باقی نمی‌ماند تا داستان این رویداد را آنطور که بوده بداند و بیان نماید، وظیفه خود دانستم که اطلاعات و نظرات خود را بنویسم و آنچه را می‌دانم با خوانندگان محترم در میان بگذارم.

بی گمان این اتفاق یک فاجعه تاریخی نیست که دانستن یا ندانستن آن اثر چندانی داشته باشد، ولی بطور مسلم همین وقایع کوچک هستند که مجموعه آنها تاریخ را می‌سازد و بسیار علاقمندان و صاحب نظران هستند که از همین گونه آگاهی‌ها بهره‌های لازم را برای پژوهش‌ها یا نوشته‌های خود مفید می‌دانند.

رنجش خاطر و غضب رضاشاه نسبت به امان الله میرزا به موجب یک یا دو حادثه به دنبال هم نبود که بتوان به شاه حق داد و امان الله میرزا را خطا کار دانست. شدت عمل رضاشاه انسان را به این فکر وامی‌دارد که شاید امان الله میرزا اسرار نظامی ایران را به خارجی‌ها، مخصوصاً روس‌ها و انگلیسی‌ها می‌رسانده و منافعی داشته یا در زمینه امور مالی و جابجا کردن آنها سهمی داشته است! لیکن هرگز اینطور نبود. آنچه موجب این امر شد، عدم تفاهم بود. در طول خدمت پدرم بین روش‌ها و اقدامات او و خواست‌ها و اهداف رضاشاه نوعی عدم همکاری و هم‌فکری بنظر می‌رسد.

شاید بتوان گفت که بین دوران سردار سپه‌ی رضاخان و دوران پادشاهی او تفاوت کلی به وجود آمد، بطوری که همکاران و همراهان صدیق و شایسته نتوانستند خود را با او هماهنگ سازند.

اولین آشنایی

نخست باید اولین آشنائی امان الله میرزا و رضاخان را که جالب توجه است بیان نمایم. در بحبوحه جنگ بین‌المللی اول امان الله میرزا با درجه سروانی به سمت فرمانده توپخانه آتریاد قزاق کرمانشاه همراه فرمانده جدید آنجا سروان «مامونف»، عازم مسافرت می‌شوند.

پس از چندین روز راه‌پیمائی به محل رسیده و برای تحویل و تحول وارد سربازخانه می‌گردند. سربازان به صف ایستاده بودند، امان الله میرزا در یادداشت‌های خود می‌نویسد که در رأس سربازان پیاده‌نظام افسری بلندبالا با چهره‌ای مصمم ایستاده بود که توجه و نظر هر بیننده‌ای را جلب می‌کرد. او سرهنگ رضاخان فرمانده پیاده‌نظام بود. فرمانده روسی نطق کشفی درباره وظایف سربازان و اهمیت انضباط در نیروهای نظامی ایراد می‌کند که کلاً به زبان فارسی توسط امان الله میرزا برای سربازان بازگو می‌شود. پس از پایان مراسم امان الله میرزا اظهار تمایل و علاقه می‌کند که سرهنگ رضاخان را ملاقات نماید. امان الله میرزا در یادداشت‌های خود خاطر نشان می‌کند:

من نظم و ترتیب سربازان پیاده را مورد تمجید قرار دادم و متقابلاً رضاخان تسلط مرا به زبان روسی تحسین نمود، و مخصوصاً سفارش کرد که اگر بعضی از ایرانیان بلندپایه حرف‌هایی زدند که درست و عاقلانه نبود باید آنها را به صورت بهتری برای افسران روس ترجمه کرد. من خود یادآور شدم که همواره این نکته را رعایت کرده‌ام.

رضاخان همچنین دربارهٔ نیروهای نظامی و عملکرد آنها صحبت کرد و معلوم بود که چقدر به نظامی‌گری علاقه مند است. از من پرسید که در هنگام حملهٔ پیاده‌نظام به سنگرهای دشمن، توپخانه چه حمایتی می‌تواند از پیادگان خودی داشته باشد. من اطلاعات خود را با تحصیلاتی که در دانشکدهٔ توپخانه امپراطوری روسیه کرده بودم، بیان داشتم که فوق‌العاده آنها را پسندید و تحسین کرد.

رضاخان از اوضاع خراب مملکت دلتنگ بود و عقیده داشت که باید هرچه بیشتر نیروی نظامی خودمان را تقویت نمائیم. فردای آن روز یک مهمانی شام به افتخار فرماندهٔ جدید برپا شده بود. طبعاً سرهنگ رضاخان و سروان امان الله میرزا هم در این مجلس حضور یافته بودند. ضمناً چند افسر انگلیسی و چند خارجی دیگر نیز جزو مدعوین بودند. در سر میز شام روس‌ها بنا بر عادت همیشگی در نوشیدن و دکا افراط می‌کنند و پس از مدت کوتاهی بر اثر مستی، آنها با یقه‌های باز و خواندن سرود و داد و فریاد نظم مهمانی را به هم می‌زنند.

امان الله میرزا می‌گوید:

رضاخان ناگهان آرامش و خویشن‌داری را از دست داده و قاشق و چنگال را به سویی پرتاب کرد و با ترک میز شام به طرف پنجره رفت و به تماشای بیرون پرداخت. من به کنار او رفتم و علت ناراحتی را جويا شدم. رضاخان اظهار داشتند که حرکات ناشایسته این افسران در حضور ما و جمعی خارجی مخصوصاً انگلیسی‌ها بسیار زننده است و موجب سرشکستگی ایران می‌باشد.

امان الله میرزا اظهار داشته بود که ایرانیان حاضر در سر میز شام نهایت درجه مؤدب بودند، حال اگر چند افسر روسی خارج از حدود ادب رفتار کردند، ننگی برای روسیه است نه برای ایران. امان الله میرزا می‌گفت که چهره رضاخان باز شد و تبسم کرد و گفت: راست گفتم، ما چرا نگران باشیم حالا چه باید کرد؟ امان الله میرزا گفت: به سر میز باز گردید و صرف شام را به پایان برسانید که همانطور هم رفتار شد. این گونه برخوردها یک نوع ارتباط معقولی را بین آن دو افسر شایسته ایرانی به وجود آورد.

پس از کودتای ۱۲۹۹ به دستور احمدشاه، رضاخان با لقب «سردار سپه» به فرماندهی نیروهای مسلح ایران منصوب شد و به سازمان‌دهی ارتش نوین پرداخت. امان الله میرزا شخص قابل اعتمادی بود و سردار سپه این موضوع را دریافته بود و مخصوصاً عدم علاقه امان الله میرزا به احمدشاه بیش از هر چیز توجه رضاخان سردار سپه را جلب کرده بود.

خدمات امان الله میرزا در مقام فرماندهی توپخانه ایران

سردار سپه امان الله میرزا را فرمانده قسمت توپخانه ایران نمود و با توجه به پشتکار و شایستگی او پس از مدت کوتاهی با تأیید احمدشاه، او را به ریاست ارکان حزب کلّ قشون (ستاد ارتش) منصوب داشت. از آن تاریخ به بعد امان الله میرزا هرچه بیشتر مورد توجه سردار سپه قرار گرفت. سرکوبی اسماعیل آقا سمیتقو در سال ۱۳۰۱ در کردستان و عقیم ماندن و به هم خوردن اندیشه کردستان مستقل اقدام بزرگ امان الله میرزا بود. سردار سپه فوق العاده به پیشرفت ارتش ایران و رساندن آن به رتبه و مقام ارتش های اروپائی علاقه نشان می داد.

در سال ۱۳۰۲ امان الله میرزا رئیس ستاد ارتش به سردار سپه توجه داد که بدون وجود فرماندهان آگاه و آشنا به امور نظامی و ایجاد دانشگاه جنگ پیشرفت های مورد نظر امکان پذیر نیست. در نتیجه تصمیم گرفته شد که تعداد ۶۵ نفر از افسران ایرانی برای تکمیل دانش و آگاهی های لازم به مدارس نظام فرانسه فرستاده شوند.

اعزام امان الله میرزا به فرانسه

در سال ۱۳۰۹ رضاشاه با رضایت کامل از زحمات امان الله میرزا در ایجاد آرامش کامل در شرق ایران از او می پرسد که چه پاداشی را خواستار است. امان الله میرزا به عرض می رساند که در نتیجه انقلاب روسیه او نتوانست دوره دانشگاه جنگ روسیه را ببیند و خواستار است که اجازه فرمایند برای مدت دو سال در فرانسه دوره مدرسه جنگ فرانسه را طی کند. شاه بلافاصله موافقت می کند و خواستار می شود که تعدادی از افسران فرانسوی برای آموزش و ایجاد دانشگاه جنگ به ایران دعوت شوند.

در مراجعت به ایران امان الله میرزا قصد داشته که گزارش مبسوطی برای شاه تهیه کند، ولی در پارک سعدآباد به طور اتفاق با پادشاه روبرو می شود و رضاشاه با اشتیاق می گوید که وقت کافی دارد و می تواند به گزارش امان الله میرزا و برداشت های او از ارزش نیروهای خارج توجه نماید. امان الله میرزا در نوشته های خود چنین ذکر می کند:

این برخورد به قدری ناگهانی و غیرمنتظره بود که من نتوانستم مطالب را بطور منظم و پسندیده به عرض برسانم. شاه پس از مدت کوتاهی گفتگو را کوتاه کرد و گفت، پس مسافرت و تحصیل شما چندان مهم نبوده و حاصل چندانی نداشته است!؟

امان الله میرزا می گفتند در مراجعت به منزل مرتباً توجه می کردم که چقدر بجا بود که فلان مطلب گفته نمی شد و یا چقدر مناسب بود که در مورد فلان واقعه توضیحات بهتر و بیشتری می دادم.

آشوب مشهد و واقعه مسجد گوهرشاد

به طور کلی رضاشاه از شفاعت و به اصطلاح واسطه‌شدن درباره کسانی که مورد غضب و خشم او قرار می‌گرفتند راضی و خوشحال به نظر نمی‌رسید. برای مثال در آشوب مشهد و واقعه مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ و تیراندازی نظامیان به سوی مردم پس از آنکه دخالت محمدولی خان اسدی نایب‌التولیه آستان قدس در شورش به اثبات رسید، دادگاه حکم به اعدام او داد. دخالت ذکاءالملک فروغی ریاست وزرا که با اسدی نسبت فامیلی داشت در تأخیر فرمان اعدام و تقاضای عفو او از رضاشاه آنچنان شاه را خشمگین کرد که دستور داد هرچه زودتر اسدی اعدام شود و فروغی نیز برای همیشه از دستگاه دولت طرد شود.

نکته‌ای را که در جریان امر اسدی و اعدام او باید یادآور شوم این است که امان الله میرزا تعریف می‌کرد که در آن هنگام او در سیستان مشغول بازرسی به وضع نظامیان آن منطقه بود. هنگام غروبی مأمور مخابرات مراجعه کرده و اطلاع می‌دهد که یک دستور فوری از تهران مخابره شده، امان الله میرزا گفته بود ورقه آنرا روی میز تحریر بگذارید. این نوشته با بعضی از نوشته‌های دیگر مخلوط می‌شود و با تأخیر طولانی به نظر ایشان می‌رسد. در آن تلگراف رضاشاه دستور داده بود که امان الله میرزا بلافاصله عازم مشهد شود و به وضع ناهنجار آنجا رسیدگی کند. امان الله میرزا با نگرانی و کوتاهی در اجرای امر فوری شاه، با هوایم‌ای ارتشی عازم مشهد می‌شود، ولی کارها با ناسامانی به پایان رسیده و اسدی پس از محاکمه محکوم به مرگ شده بود.

امان الله میرزا می‌گفت شخصی به او مراجعه و اظهار می‌دارد که آقای اسدی خواهش کرده که هر طور هست او را ملاقات کنید. البته دیدار با محکومی که سحرگاه باید اعدام می‌شد کار آسانی نبود، ولی امان الله میرزا اظهار داشت:

«چگونه ممکن بود که خواهش دوستی مانند اسدی را ندیده بگیرد و به دیدارش نرود. به هر طریق بود به زندان رفتم و مرا به اتاق او راهنمایی کردند. اسدی با حالتی بسیار مضطرب روی زمین نشسته بود و به محض رؤیت من به طرف من دوید و مرا در آغوش گرفت و گفت امان الله میرزا می‌خواهند مرا بکشند. شما با سابقه خوبی که با رضاشاه دارید می‌توانید به او مراجعه و حکم آزادی مرا بگیرید. یک دنیا متأثر شدم و گفتم آقای اسدی اکنون شب است و رضاشاه شاید خواب باشد، چگونه من چنین کاری را می‌توانم بکنم؟ او گفت راست می‌گویید، ولی آیا نمی‌شود که مرا به طور راحت بکشند؟ در جواب ایشان گفتم که من تا به حال اعدام نشده‌ام که دقیقاً بدانم بهترین و آسانترین راه کدام است، ولی تیرباران به نظر مناسب‌تر از هر روش دیگر است. در آخر به او گفتم که حالا بهتر است که مردانه بمیرید و اظهار عجز نکنید.»

موضوع دیگری که شاید بیان آن بی‌مورد نباشد این است که شایع بود که رضاشاه از محمدولی‌خان اسدی نایب‌التولیه آستان قدس خواسته بود که برای پشتوانهٔ اسکناس ایران آنچه طلا یا نقره در انبار آستان قدس موجود است در اختیار بانک مرکزی قرار دهد. او با اکران این امر را اطاعت کرده بود. یکی از طلبه‌های آستان قدس که به «شازده آقا» معروف بود به مادر بزرگم بانو شوکت‌السلطنه گفته بود، سحرگاه روزی که اسدی را برای اعدام می‌بردند او فریاد زده بود که: «یا حضرت رضا من به تو خیانت کردم ولی به رضاشاه خیانتی نکردم. از تو می‌خواهم که هر طور که صلاح می‌دانی انتقام خون من بی‌گناه را از رضاشاه بگیری.» در مراجعت به تهران امان‌الله میرزا به عرض رضاشاه می‌رساند که او امر اعلی‌حضرت دیر به دست او رسیده بود. شاه می‌گوید خیر، شما نخواستید بودید که در آن ماجرا نقشی داشته باشید.

دخالت‌های امان‌الله میرزا

با وجود عدم علاقهٔ رضاشاه به شفاعت دیگران، جای تعجب است که امان‌الله میرزا بارها در برابر خشم و قلدری‌های شاه، گذشت شاهانه را خواستار بوده و اغلب نیز مورد قبول قرار گرفته است. برای روشن شدن فکر خوانندگان باید بعضی از دخالت‌های امان‌الله میرزا را بیان نمایم.

سرتیپ ابراهیم‌خان ارفع که تاحدودی شاگرد مکتب امان‌الله میرزا بود، فرزند ارفع‌الدوله سفیر اسبق ایران و روسیه، سوئد، نروژ، عثمانی و جامعه ملل و یک بانوی هلندی بود. امان‌الله میرزا ارفع را در بدو خدمت به نحو شایسته‌ای به شاه معرفی می‌نماید. ارفع با ارائهٔ خدمات برجسته و تسلط کامل به چند زبان خارجی به تدریج مورد توجه خاص رضاشاه قرار می‌گیرد، تا آنجا که شاه خرید اسلحه‌های سنگین را با بودجهٔ کافی در اختیار او قرار می‌دهد. این امر مخصوصاً مسائل مالی و پول بیش از هر چیز مورد حسد و توجه مفت‌خواران قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۳۲ میلادی هنگام درگیری رضاشاه با دولت انگلیس در مورد نفت و احتمال جنگ و درگیری بین دو کشور مخالفین شایع کردند که ارفع از خرید سلاحهای سنگین و مناسب خودداری کرده تا ایران در درگیری احتمالی موفقیت نداشته باشد و تلاش او را برای یافتن بهترین سلاحها به قیمت مناسب گردش در اروپا اعلام داشته بودند، تا آنجا که رضاشاه امر به توقیف او می‌دهد و دادگاه نظامی او را به اخراج از ارتش و سه سال زندان با اعمال شاقه محکوم می‌کند.

در این مورد رضاشاه به امان‌الله میرزا می‌گوید افسری که همیشه مورد تحسین شما بود، خائن و جاسوس انگلیسی‌ها به نظر رسیده و اینک حکم دادگاه است که برای تأیید من فرستاده شده، نظر شما چیست؟ امان‌الله میرزا عمق

مشکلات و حقایق را به نظر شاه می‌رساند و می‌گوید در شایستگی و حتی نبوغ ذاتی ارفع کمترین تردیدی ندارم. او بهترین افسر ارتش ماست. شاه پس از تحقیقات بیشتر روی حکم زندان با اعمال شاقه خط قرمز می‌کشد، ولی ارفع از ارتش اخراج می‌گردد. او پس از رهائی در شرکت مهندسی و ساختمانی دانمارکی «کامپساکس» مشغول کار شد. با بروز مشکلاتی بین ارتش ایران و یک شرکت آمریکائی، رضاشاه دستور می‌دهد که از ارفع بخواهند عازم سفر به امریکا شده و مشکل را حل نمایند. کمپانی آمریکائی شخصیت ارفع را مورد ستایش قرار داده بود که در شاه اثری نیکو بخشید. در مراجعت از سفر، ارفع دوباره دعوت به کار شد و به مقام ریاست مطالعات دانشگاه نظامی رسید و شاه او را به درجه سرهنگ دوّمی مفتخر نمود.

مورد دیگر آنکه، یکی از افسرانی که پدرم بی‌دلیل نسبت به او علاقه بسیار داشت، مرحوم سرلشکر حبیب‌اله شیبانی بود. در هر مقامی، امان‌الله میرزا سعی می‌کرد که موجبات ترقی او را فراهم آورد. حتی در دوره ریاست ارکان حزب (ستاد ارتش) شیبانی را که سرهنگ بود برای معاونت خود انتخاب کرد و همیشه ارزش او را در نظر شاه بالا می‌برد. بعدها رضاشاه هر کاری را که به شیبانی ارجاع کرده بود او به خوبی از عهده انجام آن برنیامد. در مرحله آخر شاه برای زد و خورد با بویراحمدی‌ها شیبانی را انتخاب نمود. در منطقه بویراحمد شیبانی با افراد خود وارد تنگه‌ای به نام «تنگه تامرادی» می‌شود و بلافاصله در محاصره قرار می‌گیرد. در نتیجه زد و خورد تعداد زیادی سرباز و چند افسر کشته می‌شوند.

رضاشاه از این امر فوق‌العاده عصبانی شده و دستور می‌دهد که شیبانی را محاکمه و در صورت اثبات محکوم به اعدام نمایند. در همان زمان پدرم که در مسافرت و مأموریت خارج بود به کشور بازگشته و برای گزارش امور مسافرت به دیدار شاه رفت. اعلی‌حضرت قبل از هر چیز با حالت خشم و دل‌تنگی به امان‌الله میرزا می‌گوید، فرمانده‌ای که آنقدر مورد نظر شما بود، آقای شیبانی در زد و خورد با متجاسرین موجب مرگ تعداد زیادی سرباز و چند افسر شده و قرار است او را محاکمه و شاید اعدام نمایند. امان‌الله میرزا می‌گوید در زد و خورد های جنگی تلفات نظامی یکی از وقایع حتمی است، حال اگر اعلی‌حضرت امر فرمایند که به علت اینگونه تلفات، فرماندهی را محاکمه یا اعدام نمایند، در آینده در سلطنت اعلی‌حضرت دیگر هیچ فرماندهی جرأت یک حرکت محکم نظامی یا بکاربردن ابتکاری را نخواهد داشت. رضاشاه می‌گوید این نظریه کاملاً درست است بروید و بگوئید از اعدام او صرف‌نظر شود، ولی باید از ارتش اخراج گردد.

برای مزید اطلاع خوانندگان باید بنویسم که شیبانی به آلمان رفت و در سال ۱۳۲۰ که روسها و انگلیسی‌ها ایران را اشغال کردند، او با کمک دولت آلمان گروه «ایران آزاد» را به وجود آورد و جمعی را به دور خود گردآورد. پس از شکست آلمان و اشغال برلن امان‌الله میرزا با علاقه‌ای که به او داشت از سفیر شوروی خواهش کرده بود که

درباره شیبانی تحقیق شود. معلوم شده بود که او در برلن با داشتن چمدانی در دست و در حالت فرار با شلیک مسلسل یک سرباز روس از پا درمی آید. در چمدان شیبانی به موجب نوشته‌هایی، او عملیات خود را شرح داده و آرزوی آزادی برای ایران داشته است.

امان الله میرزا در مورد آشوب‌ها و یاغی‌گری‌های هم‌وطنان نیز عقیده داشت که نمی‌توان همه آنان را گناهکار پنداشت، زیرا بعضی از آنان واقعاً مورد اذیت و آزار قرار گرفته بودند. حتی درباره رؤسای آنها عقیده داشت که اگر پوزش بخواهند و اظهار ندامت کنند، شاید بتوان گذشت و مهربانی را مد نظر داشت. او درباره بسیاری از آنان از رضاشاه تقاضای گذشت کرد که مورد قبول واقع شد.

اما فرماندهان مقتدری که تا حدودی دیکتاتوری را پیشه خود ساخته‌اند بعضی از اوقات به حق یا ناحق برای حفظ مقام خود و ایجاد رعب و وحشت در دل همکاران شدت عمل را لازم می‌دانند. در یکی از شورش‌های داخلی در جنوب شرقی ایران شاه با عصبانیت از امان الله میرزا خواسته بود که آنان را به شدت مورد گوش مالی قرار دهد.

امان الله میرزا در نوشته‌ای چنین خاطر نشان کرده است که وقتی به آنجا و به آنها رسیدم، مشاهده کردم که جمع نسبتاً زیادی مسلح به آنچه در دسترس آنها بود از شمشیر و خنجر تا حد تفنگ‌های تک‌گلوله یا سرپر آماده درگیری و جانبازی هستند. از طرفی نگاه کردم که افراد تعلیم دیده ما با داشتن تفنگ‌های پنج‌تیر و مسلسل‌های سنگین و حتی توپخانه چه برخورد ناهنجاری را با هم خواهند داشت و در زمانی کوتاه همه متجاسرین نابود خواهند شد.

پدرم به وسیله عبدو خان (از بلوچها) که همواره در خدمت او بود پیام فرستاد که مایل است چند نفر از سرکردگان آنها را ببیند. در ملاقات با آنها با تشریح قدرت‌های نامساوی و ضمناً شنیدن گله‌ها و دردمندی‌های آنان قرار شد که به مشکلات آنها توجه و رسیدگی کامل شود. متجاسرین قبول کردند که اسلحه را زمین گذاشته و به خانه‌های خود بازگردند و نسبت به میهن خود وفادار باشند.

به این طریق یاغی‌گری به دوستی تبدیل شد، غائله به پایان رسید و در نتیجه بدون آتش‌تفنگی شورش از میان برداشته شد. امان الله میرزا که در شرفیابی به حضور رضاشاه از موفقیت خویش تا اندازه‌ای غرّه بوده، پس از توضیحات لازم در مورد کارها هرچه انتظار می‌کشید رضاشاه کلامی درباره آشوب و شورش جنوب به زبان نمی‌آورد. ناچار امان الله میرزا گفته بود باید به عرض برسانم که شورش جنوب به خوبی به پایان رسید. رضاشاه پاسخ می‌دهد: «بله شنیده‌ام. البته طبق معمول شما آنها را نصیحت فرموده بودید!»

همراهی امان الله میرزا با رضاشاه در دیدار با آتاتورک

در سال ۱۳۱۳ رضاشاه بنابر دعوت مصطفی کمال پاشا آتاتورک عازم ترکیه می شود. رضاشاه اجرای کلیه امور مسافرت و برنامه‌ها را به عهده امان الله میرزا گذاشته بود که بخوبی به انجام می رسند. آنچه که بسیار درخور توجه است تقویت یا بهتر بگوئیم دگرگونی افکار رضاشاه در نتیجه این مسافرت بود. او هرگز نمی توانست باور کند که با وجود شکست ترکیه در جنگ جهانی هنوز ترکیه دارای چنان ارتش معتبری باشد. ضمناً رضاشاه متوجه شده بود که تا چه حد ترکیه در زمینه‌های مختلف بر ایران برتری دارد.

در مراجعت به ایران رضاشاه از امان الله میرزا می خواهد تا برای ایجاد دانشگاه جنگ و دعوت افسران شایسته جهت آموزش، عازم فرانسه بشود. همچنین به فرماندهان نظامی در شهرستان‌ها دستور می دهد که تا می توانند داوطلبان بیشتری را برای دبیرستان‌های نظام پذیرند. با توجه به کمبود تعداد داوطلبان واجد شرایط در استانها فرماندهان نظامی مجبور شدند که در امثال فرمان شاه هر دواطلب را ولو آنکه شایستگی لازم را نداشته باشد بپذیرند. چه بسا جوانان درمانده یا ناهنجار که به صفوف ارتش راه یافتند و به مقام شامخ افسری رسیدند، و بدین طریق بنیان و آبروی ارتش ایران را بر باد دادند.

گزینش امان الله جهانبانی به مقام بازرسی عالی ارتش

چندی بعد رضاشاه امان الله میرزا را احضار و اظهار می دارد که من مایلیم از وضع قشون به طور دائم آگاهی کامل داشته باشم، لذا شخص امینی لازم است که در نهایت درستی و صمیمیت مرتباً مطالب لازم را به آگاهی من برساند. در نتیجه شما را به عنوان مفتش کل قشون (بازرسی عالی ارتش) انتخاب می نمایم. در این سمت امان الله میرزا نهایت صمیمیت را به کار برد. البته در جمع، بازرسی و تفتیش شغل مناسبی نیست و می تواند دشمنان بسیاری را برای شخص فراهم سازد.

و اما بنابر امر رضاشاه، امان الله میرزا هیئتی از افسران فرانسوی را که حدود سی نفر بودند، تحت فرماندهی ژنرال ژاندر به ایران آورد و به شاه معرفی نمود. رضاشاه دستور داد که آنها باید به لباس و اونیفرم ارتش ایران درآیند و علائم نظامی فرنگ را ترک نمایند. ولی موافقت کرد که هر افسر فرانسوی با یک درجه ترفیع خدمت کند. مستشاران نظامی فرانسوی با همت و پشتکار بسیار به ایجاد دانشگاه جنگ پرداختند و دروس لازم را تهیه کردند. در سال دوم خدمت آنها یک روزنامه فرانسوی ارگان حزب کمونیست فرانسه با نشر مقاله مفصلی درباره ایران،

رضاشاه را به اعدام افراد بیگناه و مال‌اندوزی متهم کرد. رضاشاه با آگاهی از این امر از دولت فرانسه خواست که روزنامه‌ی مربوطه را توقیف و نویسنده را بازداشت نماید.

دولت فرانسه با اظهار نهایت تأسف از این پیش‌آمد و عذرخواهی لازم اعلام داشته بود که بنابر قانون آزادی مطبوعات، در فرانسه دولت نمی‌تواند خواست شاه ایران را اجابت کند. با این همه، رضاشاه در جمع افسران ارشد اظهار داشته بود که در یکسال گذشته مستشاران نظامی فرانسه وظایف خود را انجام داده‌اند و بنابراین باید کشور ایران را ترک کنند. کلیه افسران ارشد مخصوصاً سرلشگر ضرغامی، رئیس ستاد ارتش، نظر شاه را تأیید می‌کنند. چون در آن زمان امان‌الله میرزا ریاست دانشگاه جنگ را داشت، شاه از عقیده او می‌پرسد و امان‌الله میرزا می‌گوید او امر اعلی حضرت باید اجرا شود. شاه می‌پرسد نظر خود شما چیست؟ امان‌الله میرزا خدمت کوتاه آنها را کافی نمی‌داند. رضاشاه می‌گوید به نظر شخص شما چه مدت لازم است؟ امان‌الله میرزا می‌گوید حداقل ده سال. رضاشاه با عصبانیت گفته بود، پس شما هم طرفدار فرانسوی‌ها هستید؟ و او اظهار داشته بود که جز خدمت و عرض حقایق نظر دیگری ندارم و به هیچ کشور خارجی وابسته نیستم.

محاسبات رضاشاه برای تحکیم قدرت خود

به گمان من شاید رضاشاه که احساس پیری می‌کرد و تا حدودی هم علیل شده بود، برای تداوم سلطنت خاندان پهلوی و پادشاهی فرزند خردسالش شاهپور محمدرضا تصمیم داشت که موانع مهم را از جلوی پای او بردارد و برای نمونه اشخاص خطرناک و جاه طلب را از پا درآورد. کسانی مانند نصرت‌الدوله، سردار اسعد، تیمورتاش و رؤسای مقتدر ایلات باید به نحوی بمیرند یا دور شوند. وجود افسری شایسته مانند امان‌الله میرزا هم می‌توانست موجهی برای دردرس باشد. امان‌الله میرزا با نسبت نزدیک به شاهان قاجار و مخصوصاً محبوبیت بین افسران تحصیل کرده که او را استاد و معلم خود می‌شناختند و هریک از آنها مقام و منصب مهمی را اشغال کرده بودند، می‌توانست مزاحم باشد و امکان داشت با پشتیبانی یکی از کشورهای خارج به نحوی سد راه ولیعهد شود، پس بهتر که او را نیز دور کرده و شخصیت و ارزش وجودی او را تضعیف و خرد نمود. رضاشاه همچنان کوشید تا افسران قدیمی را که او را در مقام یک افسر قزاق و تابع افسران روسی دیده بودند، به تدریج از مناصب فرماندهی دور کند. بطور مثال سپهبد امیراحمدی که بالاترین مقام نظامی ارتش را داشت به مقام اصلاح نژاد اسب گمارده شد و سرتیپ فضل‌الله زاهدی که بالنسبه شجاع و خوش نام بود، ریاست باشگاه افسران را که عمارتی دوطبقه در خیابان سوم اسفند بود، پیدا کرد. سرتیپ کریم آقا بوذرجمهری ریاست شهرداری تهران را داشت و سرلشکر امان‌الله میرزا جهانبانی به ریاست اداره کل صناعت برگزیده گردید.

سوء تفاهم و شاید رنجش‌های دیگر

ژنرال‌ها و افسران عالی‌رتبه خارجی در مقابل شاهان یا فرماندهان مافوق خود نهایت درجه انضباط و ادب نظامی را رعایت می‌نمایند. در سایه همین تعلیمات، امان‌الله میرزا پرورش یافته بود و به همان طریق عمل می‌کرد.

در سال ۱۳۱۴ بنا بود که امان‌الله میرزا در مقام مدیرکل اداره صنعت، پیشرفت و بطور کلی وضع راه‌آهن ایران را از روی نقشه به اطلاع والاحضرت ولیعهد برساند. برخوردار مؤدبانه امان‌الله میرزا با در دست داشتن چوب بلندی که برای نشان دادن نقاط مورد نظر روی نقشه ایران در دست گرفته بود، به مذاق والاحضرت خوش نیامده بود و او در این زمینه به رضاشاه شکایت کرده بود و رفتار امان‌الله میرزا را درست و مؤدبانه نخوانده بود و حق با ولیعهد بود. زیرا روش خاکسارانه و روی بر زمین سودن افسران دیگر در موقع شرفیابی با رفتار متین امان‌الله میرزا تفاوت کلی داشت.

رضاشاه با هوش خدادادی که داشت، تفاوت را دریافته بود و گفته بود از امان‌الله میرزا بخواهید هر طور صلاح می‌داند این رنجش را از ذهن ولیعهد پاک کند و البته شاید در ته کار و قضاوت خود او هم جزئی رنجشی می‌توانست بوجود آمده باشد؟!

در جلسات و نشست‌های ستاد فرماندهی که هر از چندی در حضور شاه منعقد می‌گردید، مخالفت‌ها و انتقاد از نظرات سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد ارتش و رویارویی با امان‌الله میرزا ناچار بر معضلات می‌افزود. یکبار رضاشاه از قدرت آدولف هیتلر در مقام ریاست ستاد ارتش آلمان و عنوان صدراعظمی اظهار نگرانی کرده و پرسیده بود که آیا امکان جنگ در اروپا وجود دارد یا نه؟ اکثر فرماندهان و مخصوصاً ضرغامی اظهار عقیده کرده بودند که هرگز و درباره ارتش شوروی نیز معتقد بوده اند که ارزش چندانی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا که ارتش آن کشور حالت پراکندگی دارد. امان‌الله میرزا برعکس وقوع جنگ را حتمی دانسته و ارزش ارتش شوروی را در حد بالا توصیف کرده بود. رضاشاه گفته بود امان‌الله میرزا درست می‌گویید، جنگ خواهد شد.

منصورالملک در تعاریف خود اشاره‌ای به امان‌الله میرزا دارد که جالب توجه است. می‌گوید روزی برای عرایضی چند قرار شد که به حضور اعلیحضرت رضاشاه شرفیاب شوم. داخل اتاق بوی تند ادوکلن فضا را پوشانده بود. از تندی بوی عطر تکان خوردم، شاه متوجه بود و گفت بله هر وقت امان‌الله میرزا می‌آید بوی گند عطر او انسان را خفه می‌کند. شاه به یکی از خدمتگزاران گفت پنجره اتاق را باز کند. علت این بود که امان‌الله میرزا بنا بر عادت هر روز مقدار زیادی ادوکلن را کف دست می‌ریخت و سر و صورت را صفا می‌داد. هر جا که او حضور داشت آن

عطر تند به مشام می‌رسید، و البته دل‌پذیر نبود! اما ضربه کاری به فنای خدمتگزاری امان الله میرزا نسبت به شاه و مملکت در سال ۱۳۱۶ در مقام ریاست اداره کل صناعت به وجود آمد.

مقدمتاً به نظر می‌رسد که رضاشاه در دوران مال‌اندوزی خود به این نتیجه رسیده بود که توجه به کار کشاورزی و فراهم آوردن مال از طریق کشت و کار در سایه کشاورزی ضعیف و سستی ایران به جایی نخواهد رسید و سود از راه صنعت، مانند دخانیات یا نساجی درآمدهای بهتر و آسانتری را فراهم می‌سازد. جمعی با توجه به صدور ابریشم ایران در دوران صفویه شاه را متقاعد کرده بودند که یک کارخانه مدرن حریربافی می‌تواند ایران را در این زمینه وارد بازارهای بین‌المللی نماید.

پیشنهادکنندگان آن بصیرت و دانائی کافی را نداشتند که بدانند سالهاست ایرانیان در این زمینه دیگر کار نکرده‌اند و داستان پرورش کرم ابریشم و به اصطلاح «نوغان‌داری»، تقریباً فراموش شده است. رضاشاه به امان الله میرزا دستور می‌دهد که در چالوس باید کارخانه حریربافی ساخته و آماده برداشت شود. چون فرانسه بیش از هر کشور دیگری در این زمینه موفق بوده، خرید ماشین‌آلات به آنها سفارش داده می‌شود. رضاشاه در این مورد بسیار عجله داشته و شایق بوده که کارخانه هرچه زودتر برپا و زمان افتتاح آن معین شود. امان الله میرزا با مذاکرات لازم با فرانسویان و با توجه به دشواریهای حمل و نقل در آن زمان وسیله کشتی و مشکلات بنادر و غیره به شاه اعلام می‌دارد که در تیرماه کارخانه مشغول به کار خواهد بود. متأسفانه فرانسویان نتوانسته بودند به وعده خود وفا کنند. در تیرماه وقتی شاه به محل مراجعه می‌کند و کارخانه را برپا نمی‌بیند، بیشتر به این گمان که امان الله میرزا عمداً باعث تأخیر شده، فریاد می‌زند که من از دست این مرد خسته شده‌ام، او را از ارتش اخراج کنید! به علاوه در همه کارها و سمت‌ها یک جهانبانی مشغول کار است. این فریاد و امریه، برای سرلشگر عزیزاله ضرغامی ندائی آسمانی بوده و او بلافاصله دستور می‌دهد که کلیه جهانبانی‌ها اعم از خوب یا بد از ارتش اخراج شوند و تا آنجا جلو رفته بود که دستور اخراج سرهنگ قهرمان، برادرزن امان الله میرزا را نیز صادر کرده بود. لازم به توضیح و یادآوری است که کارخانه در شانزدهم مرداد، یعنی تنها با یکماه تأخیر افتتاح و آماده بهره‌برداری گردیده بود.

دستور رضا شاه برای بازداشت امان الله میرزا

دلسوزی‌های اطرافیان و انتقادات خود امان الله میرزا و ادعای بی‌گناهی کامل و نسبت‌دادن نمک‌نشناسی به شاه باعث شده بودند که رضاشاه به شهربانی دستور بدهد که امان الله میرزا بازداشت شود و تحت نظر قرار گیرد.

آزادی امان الله میرزا

پس از گذشت یک سال از بازداشت پدرم، یکروز مادرم خانم اختراالسلطنه اختیار خود را از دست می‌دهد و فریاد می‌زند که شاه حق ندارد بدون هیچ دلیل منطقی شوهر و سرپرست خانواده من، مخصوصاً بچه‌های بی‌پناه را بازداشت و زندانی نماید و من باید برای ایشان نامه‌ای بنویسم و بخواهم که به خواست من توجه نماید و امان الله میرزا را آزاد کند. پس از نوشتن نامه، با توجه به اینکه همسران رضاشاه یعنی ملکه توران و ملکه عصمت هر دو از شاهزاده خانم‌های قاجار بودند و با ما نسبت فامیلی داشتند، مادرم توسط شخص معتبری نامه را برای ملکه توران مادر والاحضرت شاهپور غلامرضا می‌فرستد و خواهش می‌کند که به هر طریق که صلاح می‌دانند آنرا به نظر اعلیحضرت برسانند. چند روز بعد ملکه توران پیام می‌فرستد که:

«مدتهاست که اعلیحضرت را از نزدیک ندیده‌ام، ولی با احترامی که نسبت به خانم اختراالسلطنه دارم این امر را با ملکه عصمت و ملکه مادر در میان گذاشتم و آن هر دو اعلام داشتند که اعلیحضرت صراحتاً از آنان خواسته‌اند که در امور سیاسی دخالتی نداشته باشند. ملکه مادر با حسن نیت از امان الله میرزا یاد کرده و اعلام داشته بودند که تصمیم گرفته‌اند نامه را توسط والاحضرت ولیعهد به عرض برسانند.»

بعدها والاحضرت تعریف کرده بود که چند روز بعد زمانی که پدرم حال خوشی داشت نامه را تقدیم کردم و گفتند که شاه نامه را به دقت خوانده و پرسیده بودند که آیا سرپاس مختاری آنجاست یا نه؟ مختاری شرفیاب می‌شود و رضاشاه می‌گوید بنابر وساطت ولیعهد بهتر است امان الله میرزا را مرخص نمائید. و اما امان الله میرزا در مورد آزادی خود تعریف کردند که:

سرگردی به اتاق من آمد و سلام محکم نظامی داد و اظهار داشت که سرپاس مختاری می‌خواهند شما را ببینند. پس از ورود به اتاق انتظار که جمعی در آن بودند قبل از همه مختاری امان الله را می‌پذیرد. پدرم گفت او از پشت میز خود بلند شد و محکم چکمه‌های خود را برای احترام من به هم کوبید و پس از احوالپرسی من را دعوت به نشستن کرد و پرسید که رفتار افسران و پاسبانان با شما چگونه بوده و من، رفتار نیک آنها را یادآور شدم. پس از آن او دستور داد برای من یک استکان چای بیاورند.

امان الله میرزا فکر کرده بود که چای ممکن است زهرآلود باشد، بنابراین آن را ننوشیده بود. مختاری با توجه به این اکراه اظهار داشته بود که چای خوبی است، میل کنید و ایشان بلافاصله مشغول نوشیدن چای شده بودند. مختاری همان سرگرد را احضار می‌نماید و می‌گوید برای حضرت اجل یک درشکه بگیرند و بعد با بلندشدن از جا خداحافظی می‌کند. در خیابان درشکه‌ای نبود، اما پس از مدت کوتاهی یک درشکه با سرنشین پیدا می‌شود.

سرگرد وسط خیابان رفته و دستور توقف می‌دهد و به مسافر درشکه می‌گوید از اینجا دور شوید و به پدرم می‌گوید درشکه حاضر است، بفرومائید. امان الله میرزا می‌گفت:

«یقین داشتم که عازم زندان قصر قاجار هستیم. ولی افسر با احترام کامل سلام نظامی داد. پرسیدم به کجا باید بروم و او گفت به هر کجا که مایل باشید.»

پس از خروج رضاشاه از ایران در سال ۱۳۲۰، امان الله میرزا در کابینه جناب فروغی در مقام وزیر کشور از رئیس شهربانی وقت خواسته بود تا پرونده مربوط به زندانی شدن او را پیدا کند. رئیس شهربانی چندی بعد اعلام داشته بود که کمترین اثری در این باره وجود ندارد. امان الله میرزا از مختاری رئیس سابق شهربانی هم خواهش کرده بود که هر مطلب یا نوشته‌ای که وجود داشته اعلام دارد.

مختاری که احترام و علاقه خاصی به پدرم داشت به او گفته بود که همه امور مربوط به این واقعه جنبه شفاهی داشته و هرگز نوشته یا پرونده‌ای تشکیل نشده بود. مختاری واقعه را این طور بیان داشته بود که هر هفته او بارها به حضور شاه می‌رسیده تا مطابق دستور او اقدامات لازم را انجام دهد. مختاری اضافه کرده بود که با ختم فرامین شاه اجازه مرخصی می‌گرفته، ولی در یکی از جلسات او احساس می‌کند که شاه مطلب خاصی دارد که در بیان آن تردید دارد. وقتی اجازه مرخصی می‌خواهد شاه می‌گوید: امان الله میرزا را توقیف کنید، ولی با احترام نسبت به او اقدام شود و مختاری اضافه کرده بود، «بازداشت با احترام» برای او کاملاً تازگی داشت!

مختاری دستور داده بود که برای اقامت امان الله میرزا اتاق افسر نگهبان شهربانی در نظر گرفته شود. این اتاق به بهترین وجه با میز و صندلی آماده شده بود. در کنار اتاق نیز حمامی مجهز با وان و دوش وجود داشته است. بعلاوه مختاری پیام داده بود که به جای غذای روزانه شهربانی امان الله میرزا می‌تواند از غذای منزل استفاده کند و برای راه رفتن در حیاط شهربانی محدودیت زمانی نداشته باشد.

در پایان باید بگویم که پدرم امان الله میرزا، به نوعی آدم ساده‌ای بود و مثل اینکه قادر نبود عواقب کارها را پیش بینی کند. من تقریباً به خاطر ندارم که او هیچگاه از افراد بدگویی کرده باشد. هر وقت درباره گذشتگان صحبت می‌شد و وجود شخصی مورد انتقاد و بررسی بود، پدرم با اصرار، آن شخص را از دوستان قدیمی خود می‌خواند! همانطور که اشاره شد، رضاشاه در ایام پیری و مال‌اندوزی ناروا نسبت به همه چیز حساسیت پیدا کرده بود، ولی باید بگویم که پدرم نیز اشتباهاتی را مرتکب شده بود که می‌توانست مورد خشم شاه واقع شود. مثلاً او به علت اقامت طولانی زمان تحصیل در روسیه تزاری و در ازدواج دوم با دوشیزه زیبایی از روس‌های سفید علاقه مفرطی نسبت به روس‌ها نشان می‌داد و تا می‌توانست نسبت به روس‌های فراری و پناهنده کمک می‌کرد. مسلماً

تعداد بسیاری از مهاجرین فقط به ظاهر پناهنده به ایران بودند و حتماً در بین آنها جاسوس‌های خطرناک هم وجود داشت و این امر همواره خاطر شاه و دولت ایران را مشوش می‌کرد. بعدها هم که رضاشاه دلتنگی‌هایی نسبت به فرانسوی‌ها پیدا کرد، باز امان‌الله میرزا با تسلط بر زبان فرانسه و تحصیل در مدارس عالی آن سامان روابط بسیار نزدیکی با فرانسویان، مشاورین نظامی آنها و سفارت فرانسه در تهران داشت. یکبار رضاشاه به پروفیسور شمس از منسوبین ما و طیب مخصوص خود گفته بود:

«از قول من به آن قرتی بگو، آنقدر با فرانسویان لاس نزنند. من راضی نیستم».

پروفیسور می‌گفت فردای آن روز امان‌الله میرزا را دیدم که راکت و توپی در دست داشت و لباس تنیس پوشیده بود و می‌گفت قرار است با دختر سفیر فرانسه تنیس بازی کند. وقتی دلتنگی شاه را گفتم، امان‌الله میرزا گفت، شاه حق ندارد در زندگی خصوصی دیگران دخالت کند. بدیهی است این‌گونه بی‌اعتنائی‌ها توأم با افترا و بدگویی‌های دیگر حسودان نمی‌توانست در چارچوب قضاوت دیکتاتور و خودکامه‌ای چون رضاشاه بی‌اثر باشد.

با این همه، رضاشاه محبت زیادی نسبت به امان‌الله میرزا به جا آورده بود. او را تا درجه سرلشگری ترقی داد، اعتماد کرده بود که او که از شاهزادگان قاجار بود، اولین رئیس ارکان حزب قشون او باشد، بالاترین نشان نظامی ایران یعنی نشان ذوالفقار را به سینه او زد، به پاس خدمات گذشته یک پرده تمثال دست‌نوشته خود را با شئل مخصوص نظامی برای او به وسیله هواپیمای نظامی به مشهد فرستاد و همچنین موافقت کرد که مدت دو سال به خرج ارتش ایران دوره‌ی مدرسه نظامی فرانسه را برای تکمیل اطلاعات و دانش خود طی نماید. با این همه تنبیه امان‌الله میرزا به صورتی که واقع شد، شایسته‌ی مقام سلطنت رضاشاه پهلوی نبود.

مجید جهانبانی

آمریکا، ژانویه ۲۰۲۲